



آتی‌ه‌نو

A T I V E N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱

«زیر پوست شهر- ۱۴۲»
«نسرین ظهیری»

خرده شادی‌های امیدبخش

شب بود. بهار بود. بازی با مراکش را برده بودیم. مردم خوشحالی با دلیلی داشتند. خودش را به زحمت از میان انبوه مردمان شاد، می کشید بیرون. خوشحالی، میدان منبریه را قشنگ کرده بود. جیغ و فریاد از جماعتی برمی خاست که دست افشان و پای کوبان میدان قدیمی را شادمان کرده بودند. دخترک شاخه گل آفتابگردان به دست، کنار ایستاده بود و مردم را آرام می یابید. شوق جمعیت گاهی در نگاه او هم می دید. دستش را حائل آفتابگردان کرده بود تا سیل جمعیت پرپرش نکند. شب بود و آفتابگردان داشت کم کم می خوابید. آنکه منتظرش بود سر رسید؛ جوانی موی تاب داده و زلف افشان. آفتابگردان را که دید خندید چیزی گفت که میان صدای جمعیت خوشحال، نشنیدم. دختر اما بلند سخن می گفت. شرم در نگاهش می شکست و شرم با زتاب شده در نگاه پسر متکثر می شد. دختر که زیبا بود و شوق و شرم زیباترش می کرد، گفت: «شرط راتو بردی. قول داده بودم برایت گل بیاورم اگر حرفت درست از آب در آید، من باختم.» پسر بلندتر این بار گفت: «کاش همه باخت ها همین جور باشد، بقیه را خوشحال کند.» او گفت: «اگر کارم درست شد میام خواستگاری. اما بابام میگه تا کار درست و درمون نداشته باشی من نمیرم خواستگاری دختر مردم.» دختر چیزی گفت که نشنیدم. شاید دلداری اش داد تا جوان درمانده را آرام کند. دختر دستش را بلند کرد سمت جمعیت و پایکوبی جمعیت وسط میدان را نشان داد. پسر قد کشید و روی پنجه ها بلند شد. خواستش برت شد گل آفتابگردان میان سیل جمعیتی که تازه می آمد گرفتار و گلبرگ هایش پخش زمین شد. دختر به زمین و گل پرپر شده نگاه کرد. جمعیت پا می گذاشتند روی گل. نگاه پسر شرمسار بود. همه مه ای شد؛ جمعیت به هم گره خورد. گره کور که باز شد از دختر و پسر خبری نبود. چیزی از آفتابگردان غمگین باقی نمانده بود. شب بود و بهار بود. آدم ها خوشحالی با دلیلی داشتند. جمعیت می قلد و پیش می رفت. آفتابگردانی مرده بود و دختر و پسری نبودند. بازی را برده بودیم و این انتهای جهان بود برای ما که نشستیم ایام به امید خرده شادی های ممکن.

از شمار دو چشم یک تن کم

مرگ ناگهانی دکتر محمدامین قانع‌ی‌راد، استاد جامعه‌شناسی و رئیس سابق انجمن جامعه‌شناسی ایران، عروجی زود هنگام بود که جامعه علمی کشور و خانواده جامعه‌شناسی را در بهتی ناباورانه فروبرد. او کسی بود که تلفیق نظریه و کنشگری در روش و منش، از او یک «جامعه‌شناس» به معنای مطلق کلمه ساخته بود. به راستی که درگذشت انده‌بار دکتر محمدامین قانع‌ی‌راد، جامعه‌شناس و اندیشمند برجسته کشور، سوگ بزرگ همه انانی است که به انسانیت، اخلاق، دانش و مسئولیت اجتماعی می اندیشند. او در خانواده، دانشگاه و جامعه سرمشقی کم نظیر در رفتار انسانی، اندیشه‌ورزی، کنشگری و وارسنگی بود. مراسم ترحیم این استاد گرانقدر روز سه‌شنبه ۲۹ خردادماه، ساعت ۱۴ تا ۱۵ و ۳۰ دقیقه در مسجد جامع شهرک قدس برگزار خواهد شد.

۱۶ | آتی‌ه‌نو

جایی برای حرف‌های خودمانی

طنز کارگری

بازنشسته‌ها و باز «ننشسته» ها

«سرعت گیر - ۸»
«عبدالله مقدمی»

۳۰ سال بیکار بوده‌اند و حالا بازنشسته شده‌اند. تنها تفاوت‌شان هم با بقیه این است که مستمری نمی‌گیرند. افتاد ز کار هم کت و هم کولم هم خسته و هم بسته و هم بی‌پولم با اینکه همه سوال‌ها را فولم... سی سال به فرم‌پرکنی مشغولم اما در عوض بازنشستگی هم داریم که بازنشست نشده‌اند. یعنی شده‌اند ها، اما کم شده‌اند. این گروه به سبب شوق فراوان‌شان برای خدمت به خلق الله وقتی نشده‌اند. بندگان خدا چه می‌دانند که یک گروه بازنشسته هستند که اصلا استخدام نشده‌اند! این‌ها طبق مدارک مستند،

فقط به قصد خدمت‌ها! در واقع اگر آن‌طوری بازنشسته داریم، این‌طوری هم «بازنشسته» داریم. چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم کم سابقه‌تر از همه در اداره منم با قصد کار و خدمت و بی‌شوق پول و فیش عمری به میز و صندلی ام پیله می‌تمم اما بزرگ‌ترین گروه بازنشسته‌های مملکت را «پارک‌نشین» ها تشکیل می‌دهند. پارک‌نشین‌ها را «بازن‌نشسته» هم می‌گویند. این جماعت مثل هم‌دندان‌های اروپایی و غرب‌نشین خود در طول سال، مدام در سیر و سفرند. فقط آن‌ها دور دنیا می‌چرخند، این‌ها

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

ایران-مراکش: طنازی و تحلیل... با کمی طعنه

«هشتک»
«خورشید بهشتی»

«فقط فوتباله که می‌تونه مارو خیلی زود به آرزو هامون برسونه» این حرف عادل فردوسی‌پور بعد از بُرد ایران بود. خلاصه همه آنچه بود که بر ایرانی‌ها در ۹۵ دقیقه بازی ایران و مراکش گذشت. آرزویمان را مرد مراکشی برآورده ساخت فضای مجازی خوشحال‌ترین‌روزش را در سال‌های اخیر سپری کند. نوشته‌ها کوتاه بودند، خوشحال و ذوق‌زده. خیلی‌ها گفته بودند بی‌خیال گرانی و دلار و هزار مشکل دیگر، می‌خواهیم خوشحالی کنیم. بسیاری، این جمله‌ها را بازنشر کردند: «اسپانیاسه تا گل زده، پرتغال سه تا گل زده، مراکش یک گل زده، ولی ایران صدر جدول.»

کاربری این گونه نوشت: «گفته بودن ایران شگفتی ساز میشه اینم از این؛ دهن همه وا مونده، هیچ گلی نزنن از همه بیشتر سهم آشنون شد. اصلا ما ایرانی‌ها خیلی خوبیم.» پیمان یزدانی تصویری را به اشتراک گذاشته از خوشحالی ایرانی‌ها در روسیه و نوشته: «اینجا تهران نیست، سن پترزبورگه به ساعت ۱۲ شب. جالب است ورق کاملاً برگشته و خیابون اصلی دست ایرانی‌هاست و نه تنها روس‌ها از دیدن طرفداران ایرانی استقبال می‌کنند، هم‌وطنان هم انصاف‌دار پایکوبی و غیره بسیار ماهر عمل می‌کنند. حکایت آب و شنا خلاصه.»

در میان این شادی‌های ناگهانی حمید رسایی نماینده سابق مجلس هم از فرصت استفاده کرده و چیزی را به چیز دیگر به زور ربط داده تا حرف خودش را بزند، «شادی خیابانی مردم بعد از پیروزی تیم ملی را که می‌بینم، شادی خیابانی بگرام مقابل چشم‌رژه می‌رود! چقدر شیرین است شادی مردم، وقتی فکر می‌کنند که برده‌اند و واقعا هم برده‌اند و چقدر تلخ است شادی مردم، وقتی فکر می‌کنند که برده‌اند در حالی که باختند. ولی بعداً می‌فهمند.» کاربری به نام امقریت هم با اوضاع،

شوخی با مزه‌ای کرده بود: «سال دیگه احسان علیخانی مدافع مراکش رو می‌بره ماه‌عسل بعد با یه بغض غریب می‌پرسه چطور شد که اون گل‌رو زدی؟ می‌خوام از اول برامون تعریف کنی،» نوشته رضا قوچان‌نژاد برای بازیکن مراکشی که گل ایران را وارد دروازه خودی کرد هم بسیار مورد توجه کاربران قرار گرفت. قوچان‌نژاد از این بازیکن خواسته نگذارد که این گل به خودی، باعث از پا افتادنش بشود و براش بهترین‌ها را در کارش آرزو کرده. حمزه قالبی یکی از کاربران، اعتراض کرده بود به کسانی که برای اهداف سیاسی، آرزوی باخت تیم ملی را کرده بودند. «وسط خوشحالی ۸۰ میلیون ایرانی، عده معدودی از پیروزی تیم ملی کشورمون ناراحتن. تو همین توئیتر می‌توانید پیداشون کنید؛ بله ایرانی که از پیروزی تیم ملی کشورش، از شادی مردمش ناراحته. ببینید کیان، خط و ربطشون چیه.» بعضی‌ها هم از فضای خوش‌شانسی که رو به تیم ملی کرده بود استفاده کردند و کمی زده بودند به جاده خوش‌خیالی و خیال‌یافی. «وقتی پرتغال تو یورو ۲۰۱۶ با سه‌ساوازی گروهش صعود کرد و قهرمان شد، چرا ما نتوانیم بدون گل زده قهرمان شویم.» خیلی‌ها به فضای سالم اما کنی که مردم با هم فوتبال را تماشا کردند، اشاره داشتند. آریا جعفری نوشت: «امروز زنان و مردان اصفهان در مجموعه سیاحتی صفه به تماشای بازی ایران و مراکش نشستند، نه کسی منقلب شد و نه کسی فحاشی کرد. یک محیط خانوادگی عالی، همه باهم تیم ملی فوتبال ایران‌و تشویق و با بُرد ایران خوشحالی کردند. ممنون از



مدیریت مجموعه و این کار ارزشمند.»

احسان بداغی هم همین نظر را داشت: «این فیلم شادی خانوادگی مردم در سالن برج میلاد بعد از بازی ایران - مراکش است، بدون تفکیک جنسیتی، بدون توهین، بدون فحاشی و در امنیت روانی کامل. باور کنیم اگر برای امنیت ورزشگاه‌ها هم به خانواده‌ها و زنان اعتماد کنیم، هیچ اشتباه نکرده‌ایم.» محمدرضا طایفه هم به شرایط سخت تیم اشاره کرده بود و نوشته: «در این یکی، دو هفته وظیفه رسانه‌های ایرانی باید جهانی‌سازی تیم ملی ایران باشد. ایران اکنون در صدر جدول گروه مرگ قرار گرفته است؛ تیمی که کشش پایش تحریم شده است؛ پول لباس هایش را هم باید بدهد، هم موفق است و هم بسیار جذاب. این چهره از ایران برای ما لازم و برای دشمنان ایران ویرانگرست.» سهند ایرانمهر هم از خوشحالی مردم در خیابان‌ها گفته بود: «تو صفحه هر ایرانی با هر عقیده سیاسی که میری به وجه مشترک هست؛ خوشحالی بابت پیروزی تیم ملی. چقدر لذت‌بخش است یک وجه مشترک و یک احساس شادمانه مشترک. انگار یک‌هو تلنگر می‌خوری که راستی فلانی با هر فکر و عقیده‌ای که داره، هم‌وطن است و یه اصل مشترک به اسم وطن داریم. انسانیت که دیگه بماند.» بعضی‌ها نشستند و داشتند به شکل دقیق وضعیت تیم را آنالیز می‌کردند. کاربری به نام زمان‌زاده از همان کاربران تحلیلگر بود: «چیزی که بیشتر از همه چشم من رو گرفت، همون اضافه‌شدن چیدمان‌های گذرا در زمان تغییر فاز یا تغییر زاویه پرس بود مثل (۴-۵-۱ و ۳-۳-۳) کی فکرش رو می‌کرد یه روزی بازیکنای ایرانی بتونن هم‌زمان با ۴ تا سیستم، تو زمین بازی کنند و نظم تیم رو حفظ کنن. هنوز جا برای پیشرفت خیلی زیاده، ما در دفاع تیمی پس از چند سال کار با کی‌روش که بدون تردید یک مربی صاحب سبک در کل جهان است، تقریباً به قله نزدیک شدیم. مرحله بعدی، تکامل شیوه‌های هجومی مدرن. اونم شاید چند سال زمان بیره!»



«ساختمان نیمه‌کاره- ۱۳۷»
«مسعود شایخی»

خاطرات پوریا

هوا تفتیده و دم کرده است. انگار دیوارهای خیس و نمناک ساختمان، برای عذاب دادن او با گرما هم‌دست شده‌اند. پیراهنش که از فرط گرما و عرق ریختن، خیس‌شده را از تن خارج می‌کند. اما این کار هم حرارت بدنش را کم نمی‌کند. احتیاج به هوای تازه دارد. کمی دیگر کار می‌کند و بعد، از روی داربست پایین می‌آید. بالکن جلو ساختمان جای خوبی برای هواخوری و استراحت است. جایی که صبح‌ها سایه گیر است. بادی هم اگر بوزد، دیگر نوع‌رلی‌نور می‌شود. هوای تازه، سر کیفش می‌آورد و کمی حالش را بهتر می‌کند. روز تعطیل بود و کمتر آمدوشد می‌شد. فرصت خوبی برای غوطه‌زدن در خاطرات گذشته بود. سال‌هایی دور و دشوار. روزهایی که بسیار برایشان سخت می‌گذشت. روزهایی که پدرش به‌خاطر اختلاف با مادرش، خانه را ترک کرد و او و مادرش را تنها گذاشت. خانه‌ای که به دو اتاق قدیمی در گوشه حیاط خانه پدر بزرگش خلاصه می‌شد. اتاق‌هایی کهنه و بی‌روح، که در تابستان به‌زور سرد و در زمستان به‌دشواری گرم می‌شدند. تنها چیزی که این وسط باید فدا می‌شد درس و مدرسه‌اش بود. هنوز متوسطه را تمام نکرده بود که مجبور به کار کردن شد. با آن سن کم و جثه کوچکش چه‌کاری از دستش برمی‌آمد. با اندک سرمایه‌ای که مادر در اختیارش گذاشت، کنار خیابان، شروع به دست‌فروشی لباس کرد. سروکله‌زدن با بقیه دست‌فروش‌ها که او را مخیل کاسبی‌شان می‌دیدند. درگیری هر روزه با مأموران سد معبر شهرداری و جریح‌ب‌باشتری‌های جورواجور، مشکلاتی بود که سال‌ها با آن دست‌و‌پنجه نرم کرد و آبدیده شد. حالا دیگر در راسته‌بازار برای خودش برپویی داشت. کسب‌وکارش رونق گرفته بود. مدتی بعد موفق شد مغازه کوچکی برای خودش اجاره کند. مغازه‌ای که هرچند کوچک و نازیبا بود، اما دیگر خیالش از باد و باران آسوده بود. دیگر با دیدن ابری در آسمان نگران تعطیل شدن کاسبی‌اش نمی‌شد و آفتاب‌چهره‌اش را نمی‌سوزاند و از سرما و گرما درامان بود. تازه داشت رنگ و رخس باز می‌شد که همه‌چیز به هم ریخت. به یک‌باره قیمت اجناس چند برابر شد. او که جنس هایش را قرضی فروخته‌بود، دیگر توان خرید جنس جدید را نداشت. تحولات اقتصادی مثل سونامی تمام سرمایه‌اش را با خود برد. پوریا ماند و یک عالمه قرض و بدهکاری. تنها کاری که بدون سرمایه می‌توانست انجام بدهد کار ساختمانی بود. زمان زیادی لیه‌بالکن نشست و کارهایش عقب‌مانده بود. دوباره به همان اتاق‌های گرم و تنگ رفت و کارش را از سر گرفت.



شماره ثبت: ۴۰۸۷۲

موسسه خیریه گل بوته امید

حامی مبتلایان به ام اس

#امید_حالم_را_خوب_میکند

☎ ۰۲۱ ۸۸۷۳۸۰۲۴ - ۵
 ✉ ۰۲۱ ۸۸۷۳۸۰۲۶
 ✉ info@gbocharity.com
 🌐 www.gbocharity.com
 📷 gol_beaute_omid_charity
 📌 gol_beaute_omid_charity

شماره کارت:

سامان: ۶۲۱۹-۸۶۷۰-۰۰۰۰-۳۸۷۷

ملت: ۶۱۰۴-۳۳۷۷-۴۵۴۶-۱۰۰۲

تهران، خیابان شهید بهشتی، خیابان مفتح شمالی، نبش کوچه هشتم، پلاک ۳۹۰، واحد ۳۷